

توضیح لازم : این نوشته برای بار اول در سرطان 1374 مطابق با جولای 1995 در شماره 40 مجله « پیام زن » انتشار یافته است . بعد گذشت 12 سال و تحولات جدیدی که در وطن به خون نشسته ی ما رخ داده ، مبرهن است که تمام نکات آن نمی تواند مبین دیدگاه امروز قلم باشد .

## آقای روستارتره کی در مزبله تحریف و تطهیر

فرید افسان

(سرطان ۱۳۷۴)

در این اواخر در مورد کتاب **صدیق فرهنگ « افغانستان در پنج قرن اخیر »** سر و صداهایی از جانب علاقه مندان وی راه انداخته شده است . این همه و غوغای اشتها گونه ، نگارنده را بر آن داشت تا آنرا دستیاب نماید ؛ مگر دریغا که نصیبش نگردید .

در شماره ۳۷ " پیام زن " - این پیکان رخننده و برنده ی مبارزه علیه بنیاد گرایان خود فروخته و قواد \_ نقد کتاب مذکور نظرم را جلب کرد . آنرا با دقت مطالعه نمودم . حقا که **صمد** با موشکافی یک متجسس و پژوهشگر روشن ضمیر و آگاه ، لابلای کلمات ، جملات و پاراگرافهای کتاب مذکور را با دقت خاصی باز نموده ، بعد از حلاجی ؛ ارزیابی اشرا از آن اثر بازتاب داده است .

**صمد** از اینکه با خنجر خامه بر خرگاه سکوت ممتد و مدهش عدم دفاع از حقایق آشکار و ملموس مبارزات شعله بی ها (در سالهای تهاجم ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی ، هکذا بعد از شکست و بیرون رفت مقتضحانه آن از کشور) حمله ور شده ، و آنرا دریده ؛ در خور تمجید و ستایش می باشد .

در جریان مطالعه نقد ، نکاتی در ذهنم تداعی گردید که ترسیم آنرا بر روی سینه بی کینه ی کاغذ روا دانستم .

در این امر شکی نیست که هر فرد در تاریخ کشورش نقشی را ایفا می نماید . خواه نقش رجعت گرایانه ، باز دارنده و درجازه ، و یا پوینده ، رهگشا و پیشرونده . من ، شما و سایرین در این روند و فرآیند تاریخ ، به اجبار به حرکت می افیم ؛ مگر اینکه از اجتماع و کشور خودببریم و در جریان تاریخ کشور دیگری که اجتماع شان با ما وجه تشابهی بیشتر و یا کمتر داشته باشد ، گام بگذاریم . که مسلماً در آنصورت هم در تاریخ کشور دومی به طور ملموس و یا نا محسوس نقشی می داشته باشیم .

از خصایص تاریخ ، من جمله این بوده و خواهد بود که در سیر عادی و بی شتابش ، آن عناصری را که در برابرش قد برافراشته ، و به درجازه گی و یا عقب گشت دعوتش میکند ، به زودی تنبیه نمی نماید ؛ مگر در شرایط و اوضاع بحرانی و توفانی که مسیر پر پیچ و تابش را با تندی و شتابی هر چه بیشتر می نوردد ؛ (همانند تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به کشور ما) ، در همچون حالات ، با سرعتی آمیخته با خشم ، واقعیت وجودی عناصر واپسگرا و بازدارنده را آنطوری که بوده و هستند ( نه آنطوری که خود یا ستایشگران زر خریدشان در مورد آنان می گویند و می نویسند ) افشاء و بر ملاء نموده ، آنان را با بی رحمی در زیر گردونه و چرخهای سنگینش خرد و خیم می کند ، مانند حفیظ الله امین جلا ، و یا به شکل مضحک و خنده آوری لاشه متعفن سیاسی آنان را از خط سیر پر فراز و فرودش برداشته به حاشیه پرتاب می نماید ؛ مثل تره کی ، کارمل ، نجیب جلا و امثال شان .

چنین اشخاص مشهور ساخته شده تاریخ زده در کشور کهن سال ما کم نبوده اند . **امیر عبدالرحمن سفاک** ، **نادر غدار** ، **هاشم جلا (در گذشته نه چندان دور)** ، و ( از سی سال بدینسو ) **مجددی** ، **ریانی** ، **حکمتیار** ، **مسعود بزرگ** ، **مزاری** ، **مجددی** ، **سیاف** ، **محقق** ، **خلیلی ملا عمر** ، **قانونی** ، **فهیم** ، **دوستم** ، **گلاب زوی** و امثال شان . این نخبه گان ذلیل و وابسته به دشمنان کشور ، از خود مداحان و دلالانی سود جو و مقام پرست ، نظیر **روان فرهادی** ها ، **خلیلی** ها ، **طیبی** ها ، **فرهنگ** ها ، **مخدوم** ها ، **اسپنٹا** ها ، **داد فر** ها و ... را در خدمت داشته اند .

کرنش ، ستایش و سازش چنین " روشنفکرانی " در پیشگاه تخت روان و خون چکان این آدمکشان وطن فروش ( که به امر بادران خارجی شان نخست به اندام برهنه مادران و خواهران سکه ی خودشان نظر کرده ... و در پی آن شطی از خون مردم اسیر گرفته شده افغانستان را به راه انداخته اند ) ؛ اغلباً ناشی از هراس نبوده ؛ بل مطابق نقشه ایست که دشمنان خارجی کشور در برابر این طیف قبلاً تطمیع شده و در خدمت قرار گرفته ، پهن نموده است .

در دوره صدارت منجی داخلی **ببرک کارمل (داود خان)** که معین وزارت پلان **عبدالحی عزیز** بود ؛ اما آن وزارت تحت اداره مستقیم شخص **صدراعظم** قرار داشت ، و فضای آرام و مصون آن ، جای مناسبی برای دید و

وادید های سیاسی کارمل ( در سالهایی که وی در وزارت پلان کار میکرد ۱۳۴۳/۱۳۴۴ ) با فرهنگ ، خالقپار [ این پرچمی مخفی و اجنت مستقیم K.G.B. ] ، جلالر [ازبک تبار آسوی آمو دریا و جاسوس با صلاحیت K.G.B. ] ، حمید الله مبارز [ این پرچمی مخفی که به احتمال قوی از جناح داود خان بود و در دولت پوشالی نجیب جلااد بسمت معین وزارت تعلیم و تربیه گمارده شد ] و برخی از تحصیل کرده های آن وزارت و دگر نهاد های دولتی بود ؛ **بیرک کارمل** این اشخاص را در قرب و جوار هسته اش [ که در سالهای ۱۳۴۰ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۴۲ و ۹ ماه اول سال ۱۳۴۳ زیر نام " جمعیت دموکراتیک خلق " و از تاریخ ۱۱ جدی سال ۱۳۴۳ به بعد ، به " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " مسمما گردید ] کشانده بعد از جلب و جذب آنانرا به گفته **نور محمدتره کی** (۱) در زیر قولش پنهان می کرد.

بخشی از وظایف این عناصر مخفی نگهداشته شده چنین بود که سایر تحصیل کرده ها و روشنفکرانی را که خواهان دگرگونی وضع سیاسی کشور بودند ، به نحوی که خودشان منحصی عضو مخفی حزب اقشا نگردند ، به جانب هسته کارمل سمت و سو می دادند.

با به ثمر رسیدن کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و متعاقب آن "مرحله تکاملی" و به دنبالش تجاوز آشکار ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی ، ادامه کاری شماری از این عناصر مخفی ( مثل **خالقپار** و...) به پایان رسید و طبق فرمان بادر به یک بارگی به کجاوه صدارت ، مشاورت ، وزارت و سفارت و... ، پرش نمودند ، تا مزد یک عمر پایدوی خود را به چنگ آرند .

پرش **صدیق فرهنگ** به کرسی مشاور صدارت ، آنهم در اوضاع و حالاتی که پیاده و باغبان صدارت در رابطه مستقیم با **KGB** قرار داشتند ، مزد پایدوی های طولانی وی بود. پناهنده شدنش به امریکا همانند نگارش تاریخش نیز به دستور مرجع ارتباطی اش شکل گرفت .

در رابطه با نقد **صمد** از تاریخ فرهنگ ، دوستی شماره ۱۷۶ - ۱۹۹۲ نشریه " **مجاهد ولس** " را برایم فرستاد که در آن مقاله ی **داکتر ع . روستار تره کی** تحت عنوان " توجه به قصد انحراف..." به چاپ رسیده بود . نویسنده در دفاع از خود علیه اتهامات **حقتناس** که ایشان را وابسته به جناح " خلق " دانسته چنین می نویسد :

« در زندان پلچرخي خاد وقت ... گروه استادان زندانی پوهنتون را برای آنکه از نیروی اخلاقی و سیاسی لازم برای نفوذ در میان زندانیان بی بهره بمانند و به انواع وابستگی به گروههای سیاسی فاقد اعتقاد مذهبی و غالباً تجرید شده میان مردم از جمله شعله ای ، خلقی ، پرچمی و حتی ستمی متهم می ساختند . موجودیت شگرالله کهگدای نامزد پوهیالی علوم اجتماعی که با خاد ارتباط داشت و داستان بد اخلاقی وی در کتاب " زندان پلچرخي " نوشته روستار تره کی با امانت داری منعکس شده است . در میان گروه استادان به چاقوی تبلیغاتی خاد بر ضد استادان دسته داده بود . اما از آنجایی که برادران مسلمان زندانی کوچکترین قرینه دال بر صحت اتهامات فوق خاد در مورد سه تن استادان ( پوهاند کاکر ، پوهاند هاله و اینجانب ) پیدا نتوانستند . استخبارات زندان نتوانست منسوبین پوهنتون را در زندان در حالت تجرید قرار دهد ... »

جناب **داکتر روستار تره کی** نگارنده به مثابه یکی از هواداران " شعله " همانند آنهایی که در زندان پلچرخي شمارا منحصی استاد پوهنتون احترام می نمودند و از هیچ گونه کمک و مساعدت معنوی و سیاسی به شما ابا نمی ورزیدند ، انتظار چنین حقیقت پوشی را از شما نداشتم .

از اینکه شما ( **همچنان کاکر صاحب** ) همواره سعی می ورزید از تریبونی های مورد استفاده ی تان خود را متدین و صد بار انتی کمونیست تر از گلبدین و سیاف و مزاری و... وانمود سازید ، به خود تان مربوط می شود ؛ مگر برای تثبیت اسلام نما یی تان پای شعله یی ها را به میان نکشیده ، آنان را همردیف ستمی ها ، خلقی ها و پرچمی ها قرار ندهید . اگر آقای کاکر در وصف کار نامه های خابینی چون امیر عبدالرحمن خان جلااد و نماینده انگلیس ، امیر دوست محمد خان ، تره کی ، امین ، کارمل و نجیب جلااد خاد احکام شرم آورش را بر کتیبه ی تاریخ کشورش حک کرده است . و به خاطر اینکه تاریخ کنونی کشور از خیانت تاریخی و ضد ملی اش در زندان پلچرخي آگاه نشود خود را ناگزیر ( با اکت و تمثیل ) به مثابه ستاره اسلام و انتی کمونیزم قلمداد می کند ؛ اما شما چرا به چنین حربه ای سخیفی متوسل می شوید ؟ در مورد همردیف نمودن شعله یی ها با خلقی ها ، پرچمی ها و " ستمی " های میهن فروش ، هکذا در مورد مبارزات حماسه آفرین شعله یی ها و شاخص های درخشان آن طی پانزده سال اخیر که **ذریعه صدیق فرهنگ** تحریف و عامدانه از قلم انداخته شده ، می توانید جواب تانرا از قلم **صمد** بگیرید و ؛ اما در مورد حرف فوق الذکر شما و ادعای تان مبنی بر اینکه گویا آقای هاله ، آقای کاکر و شخص خود تان را دولت با وجود اتهامات شعله یی بودن و... نتوانست در میان مردم تجرید نماید . بایبست درنگ کرد : شعله یی ها در دوران تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به کشور ، به مبارزه شان در ابعاد مختلف به ویژه جنگ رویاروی و مسلحانه علیه ارتش متجاوز و ارتش پوشالی پرداختند . و سنگر مقاومت مسلحانه را در بسا

ولایات کشور داغ و فروزان نگهداشتند ، که نقش شان از این جهت در جنگ مقاومت کشور مسجل و غیر قابل تردید و انکار می باشد.

نفی مبارزه شعله بی ها بر ضد ارتش شوروی و ایادی پرچمی و خلقی و... آنها و نیز خاینان اخوانی [اسلام سیاسی از جهادی تا طالبی] چه به خاطر تحبیب غرب باشد و چه کرنش و سر فرود آوردن درمقابل بنیاد گرایان به خاطر رسیدن به کرسی در دولت جهادی طالبی . جنگیدن بر ضد حقیقت مبرهن و آشکار بوده ، که نتیجه و حاصلش جز فلاکت و افتضاح چیزی بیشتر نخواهد بود .

حدود سه هزار و دو صد ( ۳۲۰۰ ) تن شعله بی و هواداران شان در زندان تره کی - امین در زیر وحشیانه ترین شکنجه های قرون اوسطا بی جلادان سادیست و دیوانه خلقی ، حماسه ها آفریدند ، و به جاویدانگی پیوستند . بعد از تهاجم سوسیال امپریالیزم روس مبارزین شعله بی مثل **مجید ها ، بهمن ها ، مسجدی ها ، لطیف محمودی ها ، نادر علی ها ، میرویس ها ، قاضی ضیاء ها** و صد ها مبارزدلیبر و صدیقش در زیر شکنجه های باور نکردنی جلادان آموزش دیده ی خاد در دستگاه **KGB** ، با مقاومت های حماسه آفرین و بی مثال شان جانباختند .

با برآورد مقرون به حقیقت از جانب این قلم و شماری از همزنجیرانش حدود ۵۰۰ تن شعله بی به قید های طویل و حبسهای ابد محکوم شدند . اینها که به مثابه نیروی متشکل در زندان پلچرخ عمل می کردند دستاورد های زیادی در مبارزه علیه روسها و چاکران شرف باخته خادی و غیر خادی آنان دارند ، که پیکره بندی و شمارش هریک باشد به مجال دیگر و ؛ اما در این نگاشته به تذکر سه نقطه عطف در مبارزات آنان بسنده می شود:

نخستین همبستگی زندانیان در عقرب سال ۱۳۵۹ در اطاق ۱۷۵ معروف به "**طاق محصلین**" ( در جریان حادثه ای ) به تحریک یک شعله بی در حال شکل گرفتن بود که مسئولین زندان سراسیمه شده ، ترکیب آن سلول را به زودی تغییر دادند [ جریان آن در نوشته ای تحت عنوان « سلول نمبر ۱۷۵ یا " اتاق محصلین " » در نشریه "**پگاه**" شماره ... سال ... چاپ کانادا درج می باشد].

**نخستین اعتصاب** : یک ماه بعد از این واقعه و واقعات بعدی مشابه در سایر سلول ها و تداوم هر دم فزاینده ی اشکال شکنجه های فزیک و روانی ضد کرامت انسانی که به شدت وحدت بی سابقه ای رسیده بود ، مبارزین شعله ای بی در چهار سلول طبقه سه سمت جنوبی بلاک ۲ ، **نخستین اعتصاب** را سازمان دادند - اعتصابی که خاد و باداران روسی آنرا به لرزه در آورد . هراس روسها و دولت دست نشانده از این اعتصاب به حدی رسید که گارد مخصوص ارگ کارمل را فراخواندند . و افراد آنرا که مجهز به ماشیندار ( مسلسل ) مدرن روسی بودند ، بدور بلاک ۲ و بر بالای بام های آهن پوش شده بلاکهای نمبر ۲، ۱ و ۳ جابه جا نمودند . و بر تعداد محافظین و نگهبانان ۷ برج دیدیده بانی زندان مخوف پلچرخ افزودند .

نتیجه نخستین اعتصاب پیروزمند و نیرو آفرین ، که بیان آن جزوه ای جداگانه را می طلبد ، این بود که قومندان عمومی خواجه اعطا محمد وفا \_ این جنایتکار حرفه بی\_ در برابر خواسته های بر حق زندانیان زانو زده ، سر تعظیم و تسلیم فرود آورد .

بلی ، استاد روستار تره کی! اولین اعتصاب زندانیان به سازماندهی و رهبری شعله بی ها در رأس استاد ... ( بنابر مخالفت شماری از دوستان از بردن اسم ایشان در باز نویسی این نگاشته خود داری می شود ) به موفقیت انجامید .

آقای داکتر روستار تره کی ، چرا نخستین اعتصاب زندانیان که در بالا جریانش به گونه ی فشرده تذکار یافت ، در کتاب شما « **زندان پلچرخ**» نادیده گرفته شده؟؟!

بر میگردیم به **دومین اعتصاب** با عظمت و پیروز مند :

در ماه جوزای ۱۳۶۲ این اعتصاب که به شورش خونین علیه اشغال کشور توسط شوروی مبدل گردید و خیر آن توسط رسانه های گروهی در پیشاپیش آن **BBC** به اطلاع جهانیان رسانیده شد ، نیز توسط شعله بی ها در رأس داکتر ... ( بنا بر مخالفت وی ، از بردن نامش در این جا خود داری شد ) سازماندهی گردید ، که توسط عساکر روسی ملبس به لباس افغانی و چاکران شرف باخته خادی شان به شکل نهایت وحشیانه سرکوب گردید . صد ها تن زندانی در زیر ضربات قنذاق تفنگ و ماشیندار ، میله های آهنی و چوبهای هاکی و رابرهای ارباه گادی و سیم های ضخیم کیبل و موزه های نوک فلزی عساکر روسی ؛ به خاک و خون غلتیدند . و شماری نامعلومی در این پورش و وحشیانه جان باختند .

بعد از سرکوب خونین دومین اعتصاب ، در واقع شورش خونین و موفقیت آمیز زندانیان \_ که در شکل خاصش ، در زندانهای جهان بوقوع نیبوسته بود \_ اعتصاب کننده ها زیر تحقیق و شکنجه مستنطقین نا نجیب خاد

قرار گرفتند. شکنجه و تحقیقات شان تا هفته ها و حتی ماهها ادامه داشت. در "کوتاه قلفی" (قفل) های بلاک یک که هر سلولش گنجایش بیش از هشت دوشک را ندارد، حد اقل یکصدو بیست زندانی نیمه جان، بی هوش و آنانی را که از شدت ضرب و شتم بر روی پاهایشان ایستاده شده نمی توانستند، پرتاب می کردند. در میان شکنجه شدگان بیشترین ضربات بگفته خادی ها بر "محرکین اصلی اعتصاب" (شعله یی) ها وارد می شد. تعدادی از زندانیان که بیشترین شان شعله یی ها بودند برای تحقیق و شکنجه سیستماتیک از زندان پلچرخ به خاد انتقال داده شدند، تا آن که "محکمه" دولت دست نشاندۀ "پارچه ابلاغ" دومی حبس را (مزید "برپارچه ابلاغ" قید قبلی) به آنان سپرد. مثال بارز آن داکتر (...)، هم صحبت همیشگی شما در بلاک یک بود.

بعد از سرکوب نهایت و حشیانه و خونین اعتصاب، "محرکین اصلی" یعنی پیشگامان شعله یی بلاک دوم را که تعداد شان تا حدود یکصدو پنجاه تن می رسید، از بین زندانیان بیرون کرده، در یک سلول بلاک ۲ منزل سوم اتاق نمبر ... آخری، تحت نظارت و دسپلین بسیار شدید و غیر انسانی قرار دادند. واز هر گونه تماس و ارتباط آنان با سایر زندانیان جلوگیری نمودند. دولت پوشالی در داخل زندان به "احترام" عید در اسد سال ۱۳۶۲ در آنین تمام اتاق های بلاک ۲ را باز گذاشت تا زندانیان غرض "عید مبارکی" به سایر سلول های طبقه اول، دوم، و سوم رفته بتوانند. زندانیان تمام اتاقها (منهای خادی های مخفی، نیمه مخفی، شناخته شده و همکاران و دستیاران شان) به طور دسته جمعی به طرف اتاق شعله یی ها روان شدند تا آنان را به خاطر لیاقت و شهامت و بی باکی شان در امر سازماندهی و رهبری اعتصاب به آغوش کشیده و از مقاومت آنان در هنگام سرکوب خونین اعتصاب، همچنان تحمل شکنجه های وحشیانه، قدردانی نمایند. ای کاش شما به چشم خود می دیدید که مسئولین زندان چسان با حیرت و دستپاچگی مانع ورود زندانیان به اتاق شعله یی های به زعم شما "تجربید شده در میان مردم" گردیدند و آنده زندانیانی را که به اتاق شان داخل شده بودند، تا برادران و فرزندان شعله ای یی خود را به آغوش بکشند، به وسیله سربازان سر فروخته از اتاق بیرون راندند، بعداً دروازه سلول را با عجله قفل کردند و متعاقب آن تمام زندانیان را به اتاق هایشان عودت داده، حالت احضارات در جه یک را در زندان اعلام داشتند. نگارنده تشریح دستاورد های این شورش در واقع قیام خونین و تاریخی در زندان پلچرخ، مثل نافذ شدن قانون زندان، تخفیف در مدت حبس و اجازه ملاقات پایواز با زندانی در اخیر هر ماه و... و... را می گذارد به وقت دیگر.

#### سومین اعتصاب:

KGB هیاتی مرکب از دو جنرال و عده ای از صاحب منصبان عالیرتبه داخله، را، به زندان تحت اداره خلقی ها فرستاد، تا از اتاقهای زندان دیدن نمایند. هیات حین بازدید از اتاقی در "منزل چهارزورن"، که چند تن شعله یی در آن بود، با عکس العمل غیر مترقبه و بسیار شدید یک شعله یی مریض مواجه گردید.

زندانی معترض و "گستاخ" را که با لحن خشن دولت پوشالی را در زمینه عملکرد هایش در زندان مورد انتقاد کوبنده ای قرار داد بود (بعد از اعتراض وی، سایر هم سلولهایش نیز به واکنشهای مشابه پرداختند) فردای همان روز به نام محرک خطرناک به سیاهچالی بنام "اتاق جزا یی" در منزل اول بلاک ۶ انتقال دادند که مدت دو سال و نیم در آن شکنجه گاه متحمل رنج و عذاب بسیار گردید.

با الهام از عکس العمل این "پنجره" (که یکصد و بیست تن در آن بسر می بردند) دو اتاق دیگر در "زون" اعتصاب را تدارک دیدند. قسمیکه این قلم بعد ها اطلاع یافت اعتصاب کنندگان مسئولین زندان را وادار به پذیرش خواسته هایشان نمودند. اعتصاب به بلاک ۶ من جمله به پنجره "خوردسالان" هم سرایت نمود. حدود ... تن زندانی خورد سال از ۸ تا ۱۵ ساله با شعار های "مرگ به روسهای متجاوز!"؛ "مرگ به خلقی های خاین و جلاد!"؛ "مرگ به ببرک کارمل وطن فروش!" و "مرگ بر ..."، آن بلاک را به جوش و خروش آورده بودند.

خلقی ها با همان وحشیگری خلقیانه ی خود به سان پلنگان گرسنه و تشنه به اتاق آنان یورش بردند و نونهالان خورد سال را به خاک و خون کشیدند. تحقیقات و شکنجه ی ماورای وحشت و بربریت پیشتازان این اتاق، تا ۴۵ روز بدون وقفه ادامه داشت. "کوتاه قلفی" های تنگ و تاریک، متروک و نمناک، متعفن و مملو از حشرات بلاک ۶ جایگاه شکنجه آنان گردیده بود [آذر خش حافظی خلقی که شریک جنایات منصورهاشمی در بدخشان (۲) می باشد، در همین بلاک، در ظاهر حبسش را سپری می نمود، در واقع اداره اطلاعات زندان را رهبری می کرد].

این بود شمه ای فشرده شده از مبارزات شعله یی ها در زندان پلچرخ. واقعیتی که هیچ مورخ متعهد و باورمند به امر مردم نمی تواند آنرا نادیده بگیرد. آقای داکتر روستار تره کی شما چرا در کتابتان ("زندانیان

پلچرخي" ) \_ که کمبودات و نارسایی های در آن مشاهده می شود \_ از این اعتصاب نامی نبرده در مورد چشم پوشی کرده اید؟؟؟!!

آقای روستار تره کی ! اگر از جانبی دولت می خواست تا شعله بی ها را به خاطر تضعیف نقش انقلابی و آگاه گرانه ی شان در انزوای اجباری نگهدارد ، این نکته را نیز از یاد نبرید که در آن جهنم استبدادی ، تماس گرفتن با شعله بی ها و هم کاسه شدن با آنها از گریزه گذشته ، دل شیر می خواست . چیزی که با تاسف در شما و هم پالگان تان نمی شد سراغ آن را گرفت .

حال می پردازم به قسمت دیگری از نوشته تان که در آن از مبارزه خود ، **کاکر صاحب و آقای هاله** با تبختر یاد آور شده اید .

**داکتر صاحب روستار تره کی ! کدام مبارزه ؟؟**

... ؛ اما عدم شناخت شما از دشمن داکتر صاحب ، واقعیتی است میرهن و غیر قابل انکار . شما در بلاک ۱ سال ۱۳۶۲ ( بعد از **اعتصاب دوم** ) باهرکی پیش می آمد ، مجاهد گفته سر سخن باز می کردید. شما از درک این امر مهم مبارزاتی به کلی عاجز بودید که زندان که به مثابه دهان و دندان طبقات حاکمه ، و در کشور ما دهان استعمار روس بود [ هم اکنون که کشور در اشغال امپریالیزم جنایتکار امریکا می باشد این زندان .... ] که قسماً با کمک ترشحات بزاق ( جواسیس حرفه بی و .... ) و کلاً با کار برد اشکال فشار و دسپلین کشنده جسمی و روانی روز و شب زندانیان را صد ها بار می جود تا آنها را آسانتر و سریعتر هضم نماید . در چنین صورتی ایداً نمی گذاشت که دشمنان آگاه، متعهد، سرسخت و تسلیم ناپذیرش، به روشننگری پرداخته زندانیان را برضدش بشوراند، و جوشش نیروی مبارزه به خاطر آزادی وطن را شریان های هم زنجیران شان جوشانتر و خروشانتر بسازند .

بلی داکتر صاحب ! و شما بدون درک این شیوه شناخت مبارزاتی از دشمن ، با وی به زبان اکادمیک صحبت سیاسی می کردید، و " کار پرثمر تانرا به رخ سایرین هم می کشیدید. اطلاعات زندان در چنین مواردی ، آن زندانیان فعال و ؛ اما ساده اندیش و خوشباور را که تمام زندانیان را مجاهد و مبارز می پنداشتند، در شرایط " تجرید نامرئی " [ با تواضع با پدعرض کرد که امید تبختر روشنفرانه تلقی نگردد. ترکیب این دو کلمه ( «تجرید نامرئی» ) توسط این قلم ناتوان برای نخستین بار در زندان به کار برده شده بود که خود انعکاسی بوده از شرایط زندان سیاسی زیر سلطه ابر قدرتی که از چند دهه تجربه اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی اش در این محراق بسیار فشرده سیاسی ( زندان پلچرخي) سود برده و به کوله بار تجربه اش افزوده است ] قرار می داد. بدین مفهوم که عمال مخفی خود را در دور و بر زندانیان مبلغ ساده اندیش می گماشت که با سوالات "کللیله و دمنه" گونه ی خود که مورد پسند مبلغین مشتاق ("روشنگران مجاهدین") بود ، ایشانرا به سخنرانی های ممتد و طولانی وامی داشتند، گذشته از اینکه اخبار و اطلاعات ، راز ها و ناگفتنی های سیاسی و تشکیلاتی را از خلال گپ و گفت مبلغین ساده اندیش کشف و ثبت می نمودند، و از زیر دل به سطح نازل شم سیاسی آنها می خندیدند " نیروی اخلاقی و سیاسی لازم برای نفوذ در میان زندانیان " آنان را به هوا برده ، شیره مغز ایشان را نیز می مکیدند. بدین شگرد مبلغین ساده اندیش را بی ضرر و بی اثر نموده ، در بین خود با تمسخر می گفتند : " اینست نمونه روشنفران ضد انقلاب ثور و رهبران آینده افغانستان ! " بلی آقای روستار تره کی ما چند بار چنین جملاتی تمسخر آمیز را از زبان خادی های نفوذی ، در مورد شخص شما و برخی از مبلغین ساده اندیش درکنج و کنار زندان شنیده بودیم . اینک با مثالی در زمینه بحث را بیشتر باز می نمایم :

آقای روستار تره کی شما در بلاک ۱ سمت شرقی منزل ۳ ، یکی دو روزی در اثنای تفریح که درب اتاق ها باز می شد، از همان آغاز باز شدن درب آهنین سلول ها و پیمودن دهلیز و پله های زینه و همینطور در صحن بلاک با یک جوان چشم سرمه ، لاغر اندام و بلند قد از اهالی اندراب که داغ های چیچک رویش از دور نمایان بود ( موصوف با این قلم و دو سه تن شعله بی دیگر مدتی در یک سلول بود ) ، و یک پسر خوش چهره حدود ۱۸ سال به نام هارون (۳) مصروف صحبت با به زعم خودتان " روشننگری " می شدید. در یکی از روز ها ( بعد از پایان زمان تفریح ) که مصادف با پایان "کارتبلیغی" تان با آن دو جوان خادی بود، هنگام حرکت به طرف داخل بلاک و بازگشت به اتاقها ، آنگاهی که شما یکن از دوستان شعله بی تانرا با تبختر مخاطب قرار داده فرمودید که در هر بلاک تمام ایام تفریحی را مشغول روشننگری مجاهدین بوده اید ، بعداً به آن دو جوان نامبرده خادی - جهادی اشاره نموده ؛ آنها را مثال دادید.

دوست شعله بی تان شما را مخاطب قرار داده گفت: « **داکتر صاحب روستار شما در حالت " تجرید نامرئی" قرار دارید. به خیال خود ذهن مجاهدین را در رابطه به مسایل و حوادث افغانستان و جهان روشن می سازید** » ، بعداً همان دو جوان "مجاهد نما" را به شما معرفی کرد و از شما خواست تا در مورد آندو از سایر شعله

بی ها و زندانیان آگاه تحقیق نمایید، تا صحت و سقم گفته هایش در مورد آن دو خادی جهادی ، برایتان معلوم شود. و شما که با نیت صاف این تبلیغ را انجام می دادید، در ظاهر با تواضع و محبت به وی چنین گفتید : « آقای ... تشکر والله من فکر می کردم که ایندو جوان مجاهد اند » بعداً اشاره به " مجاهد " پیچک روی نموده اضافه کردید: « وی از جبهات اندراب برابم چیز هایی گفت و آن دیگر از جبهات پنجشیر، شما و رفیق هایتان که سابقه مبارزه طولانی در گذشته داشته و کار سازمانی کرده اید ، اینها را می شناسید، از این بعد اینها را به من معرفی نماید . »

آقای روستارتره کی شما در زندان گاهگای با شعله بی ها نشست و برخاست و گشت و گذار اجباری داشتید (به خصوص در بلاک ۱) و این به خاطری بود که آنان طیف متشکل و منضبطی بودند ، بعضاً مشکلات تانرا با آنان در میان می گذاشتید. به گونه مثال : روزی به یک تن از آنها در زندان ( بلاک ۱ منزل ۲ سمت غربی اتاق آخری دست چپ ) آنگاهی که در منزل دوم چپرکت نشسته و برای خروج از اتاق و رفتن به تفریحی آمادگی می گرفتید، به جوانی که در داخل سلول ایستاده بود اشاره کرده چنین گفتید: « نام این بچه همایون است فکر می کنم جمعیتی است و قتی که دیگران از اتاق می برآیند ، وی بعضاً به تفریحی نمی رود. چند بار بکسم را باز کرده و اشیای داخل آنرا دزدی کرده و با گفتن کنایه مرا اذیت می کند...»

کمال بی پاسی تلقی خواهد شد هرگاه به خاطر نداشته باشید که دوست شعله بی تان ، نامبرده را که از جمله مامورین وزارت تعلیم و تربیه و از پرچمی های خادی شده بود ، به شما معرفی کرد . بعداً بگونه ای هوشدارش داد و به شکلی بوی فهماند که در زندان منحصی عضو نفوذی خاد در درون جمعیت اسلامی افشا خواهد شد، هر گاه از اذیت و آزار شما دست برندارد (مسلماً وی این خادیت نفوذی را قبلاً افشا کرده بود). خادی مذکور از اینکه بکس شمارا در هنگام تفریح پالیده و مواد خوراکی تانرا گرفته بود ، با هراسی آمیخته با کرنش و با چهره حق به جانب به دوست تان گفت: " ... صاحب من به داکتر صاحب احترام دارم نه بکس شانرا باز کرده ام و نه کدام کنایه به استاد گفته ام گپ هایم متوجه کسی دیگر بوده نه داکتر صاحب تره کی ... ". و تا زمانی که در آن اتاق بودید، همایون خادی به آزار و اذیت شما نه پرداخت .

پرچمی ها ، خلقی ها ، خادی و سازایی های مخفی در زندان ، به خاطر این که افشا نشوند ، از هر گونه برخورد رویاروی با شعله بی ها ( که بنا بر سابقه کار تشکیلاتی طی سالیان متمادی و تجربه مبارزاتی با آنان \_ چه در خارج از زندان ، چه در مصاف مرک و زندگی در زیر تحقیق و شکنجه و زندان \_ به معیار هایی برای شناسایی شان دست یافته بودند ) اجتناب می ورزیدند . و شما آقای روستار تره کی این را به خوبی می دانستید ؛ همینطور از مبارزه طولانی و پیگیر آنان ( از دهه چهل بدینسو) بر ضد خلقی و پرچمی و اخوانی ها بی اطلاع نبودید ؛ همچنان فهمیده بودید که شعله بی ها در زندان نیز با نیروی متشکل و منضبط عمل می کنند و در مبارزه علیه چاکران روس به خصوص در اعتصاب دوم قربانی بیشتری داده اند، و هر آن آماده هرگونه برخورد با مسئولین زندان استعمار می باشند . علاوه بر آن ، قبل از نزدیکی با شعله بی ها ، اینرا هم درک کرده بودید که خادی ها در صورتی که شما با آنان معاشرت نمائید، شما را متهم به نزدیکی با ایشان خواهند کرد. با آنهم با آنان طرح دوستی ریختید و به "شایعات" خادی ها مبنی بر نشست و برخاست تان با شعله بی ها اهمیتی قابل نشده و صمیمیت با آنانرا ( با مزاح های مثل ... ) بنمایش گذاشتید ؛ اما بعد از رهایی از زندان ، فکر کردید کوره شعله افروزان به سردی گراییده و خاموش شده است . مبارزات شانرا در زندان نادیده گرفته ، دوستی و صمیمیت با آنانرا فراموش کرده ، این شجاع ترین و آگاه ترین طیف مبارز در زندان را " اغلباً تجرید شده در بین مردم " خواندید و همدیف خلق و پرچم و ستمی وانمود ساختید ! ؟

حالا نکاتی در مورد به اصطلاح مبارزه ی آقایان پوهاند هاله و پوهاند کاکر در زندان پلچرخی به عرض

می رسد :

پوهاند هاله در زندان ( نیمه سال ۱۳۶۲ بلاک یک سمت غربی منزل ۲ دست چپ اتاق دوم) همیشه ناراحت ، هیجانی و عصبی به نظر می رسید ؛ توگویی به کدام مریضی (پسیکوز ، منیک ، دپریشن) مصاب شده باشند . موصوف با هم اتاقی هایش در طی روز و شب ، حتی صحبت متعارف و عادی هم نمی کرد ، چه رسد به بحث سیاسی . ایشان از رفتن به تفریحی و گرفتن آفتاب خودش را محروم کرده بود که طبعاً در چنین حالتی نمی توانست دارای " نیروی اخلاقی و سیاسی لازم برای نفوذ در میان زندانیان " باشد . برخی از هم سلولی هایش از وضع مزاجی ایشان ابراز تشویش و تأسف می نمودند . داکتران شعله بی هم سعی نمودند، تا پوهاند هاله را از آن وضع "رقبتار و ترحم بر انگیز" بیرون کنند ؛ مگر زحمت شان اثرمند نبود ، زیرا که ایشان آگاهانه تمارض کرده و لازم می دیدند تا با مظلوم نمایی در همان نقشی که اختیار کرده بودند ، باقی بمانند.

تا خدای نا خواسته در صورت اعدام دسته جمعی زندانیان ترحم مقامات مسئول به خاطر در خود فرورفتگی و عاجزی ایشان بجوش آمده یک درجه تخفیف برایشان قایل شده از اعدامش منصرف گردند.

[ اعضای ISI پاکستان نیز با آنکه حبس شان تعیین شده بود ؛ اما از آنجایی که داشتن «پارچه ابلاغ» حاوی مدت قید از طرف « محکمه اختصاصی انقلابی » دولت دست نشانده روس نزد شان از اعتبار قانونی برخوردار نبود ، خودشانرا طور معروف "به در دیوانگی" زده بودند ، تا آنجایی که از شستن تن و بدن و لباس خویش خود داری ورزیده ، اغلباً در داخل سلول بر روی دوشک هایشان ادرار و مدفوع می کردند؛ "خدا را شکر" که کادر های حزب اسلامی در زندان حضور داشتند و در خدمت « مجاهدین دیوانه شده در راه اسلام عزیز از کشور مسلمان و برادرپاکستان » قرار داشتند. و در شستن لباس ، دوشک ، بدن همچنان تراشیدن سنت های بالا و پائین شان ، حتی در خوراندن غذا به آنان از همدیگر پیشی می گرفتند تا به کریدت امیرشان گلبدین خاین ، جنایتکارو جاسوس در نزد ISI پاکستان بیفزایند].

و ؛ اما جالب توجه اینکه آقای هاله بنابر نوشته دوست بسیار "گرانقدر" ش شکر الله کهگدای خادی مسئول نشریه پشتون ستیز ، تفرقه افکن و ضد ملی ( "کاروان" ) در سلول زندان " شعر " هم می گفت.

حال نگاهی گذرا به " شعر " مستهجن و دور از عفت قلم و فرهنگ دانشگاهی، از هاله صاحب ( که زمانی تمارض به مریضی اعصاب نموده ، مظلوم نمایی می کردند ؛ و زمانی هم که به حال می آمدند با قصه های جنسی به هم زنجیران همطرازش لذت سکر آوری می بخشیدند ؛ و گاهی هم که تصور اتاق خوابشان طبع حساس و لطیفشان را دردمندان به نوازش می گرفت ، به سرا بییدن" شعر " در وصف اندام جنسی خود و... می پرداخت و وصال شانرا به تصویرمی کشیدند ) ؛ در ذیل از نظر می گذرانیم :

« آقای هاله در زندان پلچرخی گاهگاهی شعر می سرودند که چند نمونه ی آن چنین است :

### معما

چیست آن چبست که زندگانی را  
کیف و لذت از آن فزون شود  
گلقتند گون ، تپیدن دل را  
وصل آن، مایه سکون شود  
سحر جوشد ، چوچا بابل از آن  
شرزه افعی ، به آن فسون شود  
چشمه خضر ، پیشش از خجلت  
غرق در گل ، تا گلون شود  
مرزغ تخم آدمیزاد است  
مرجع " مردی آزمون " شود  
بی وجودش تاجداران را  
کاسه عیش ، سرنگون شود  
دیده آن زرنج مرموزی  
گاه و بیگاه ، غرق خون شود  
تا که بیگانه اش نه بیند روی  
در پس پرده ، از عیون شود  
چون رود پرده از رخس برکنار  
شام چو بام ، سیمگون شود  
از میان دو تپه پنبه  
همچو ماه نوی برون شود  
کوه تمکین آن به لرزه فتد  
کوهکن گر به بیستون شود  
بوسه ها میدهد به آستانش  
آنکه مهمان اندرون شود  
چون به آغوش خود کشد تنگش  
اشک شادی ز چشم نون شود

جای محروم این شکر دره  
عاقبت بکامهء قرون شود  
گر به آغوش کشد این ماه  
هاله بکامهء قارون شود  
هر کی این نغز را نمیداند  
از سبک مغزی اش زبون شود  
\*\*\*\*\*

(مدرجه صفحه ۱۵۰ لاطایلات نامه شکرالله کهگدای بنام ( " افغانستان در چنگال خونین کمونیسم " )

بلی داکتر صاحب روستار تره کی " نیروی اخلاقی و سیاسی لازم برای نفوذ در میان زندانیان " رفیق تان همین ها بود که شمه ای از آن در اینجا تذکار یافت.

در مورد شکر الله کهگدای خادی نامزد پو هیالی پوهنچی علوم اجتماعی شما خود به نتایجی رسیده اید که تبصره و تفسیر لازم ندارد . ( \$ )  
و ؛ اما پوهاند کاکر :

در سال ۱۳۶۰ اطلاعات زندان به خاطر بهره برداری سیاسی و اطلاعاتی ، تیم های والیبالی مرکب از تعدادی زندانی تسلیم شده ؛ چند خادی مخفی و نیمه مخفی و چند تن زندانی شریف ؛ اما نا آگاه از پلان تنظیم این تیم ها ( اینها به مجردی که از جانب زندانیان آگاه به هدف برپایی تیمهای والیبالی به وسیله اطلاعات زندان پی بردند از ادامه بازی در آن تیمها خود داری کردند ) ؛ همچنان آقای کاکر که عضویش سفید تیم بودند را در بلاک یک جمع و جور کرد . که در نخستین مسابقه با تیم والیبالی بلاک ۲ ، هر دو تیم از برابر قوماندان عمومی ( خواجه عظامحمد وفا این قاتل مشهور و جاسوس KGB ) و عده ای از مسئولین آدمکش آن زندان گذشته رسم احترام به جا آوردند . اطلاعات زندان دام ها و دانه های زیادی برای شکار زندانیان ناآگاه گسترده بود ، مثل " کتابخانه " ، " اتاق رسامی " \_ که یک زندانی " ملو پت " ( کوزه پشت ) و ضعیف البنیه ( ننگ ملیت نجیب هزاره ) مسئول آن بود " اتاق موسیقی " ؛ " کورسهای سواد آموزی " ؛ " اتاق خیاطی " ؛ " کارگاه صنعتی " و " تیم های والیبالی " و ...

آقای کاکر منحصیث ریش سپید در پیشاپیش تیم در این " رژه " رفتن حضور داشتند .  
آقای کاکر در مدتی که در زندان تشریف داشتند " نیروی اخلاقی و سیاسی لازم برای نفوذ در میان زندانیان " را برای به پیروزی رسانیدن تیم والیبالی شان به کار می بردند ، همان تیم پر افتخاری که خلیل زمر پرچمی معروف (به گفته آذرخش حافظی خلقی خلیل زمر به خاطر ارتباطش با " ساواک " ایران از طرف شخص کارمل زندانی شده بود) نیز عضوش بود ! آقای کاکر به مثابه سرویس کننده تیم در حالیکه عینک به چشم داشتند با شور و هلهله توپ را با انرژی از روی نت عبور داده به میدان حریف میرسانیدند . ایشان وقت تبلیغ و روشنگری زندانیان را نداشتند . جناب شان در اتاق بیشتر با خادی ها محشور بودند ، تا با دیگران . و در داخل سلول نتنها هیچگونه آزار و اذیتی از جانب خادی ها \_ که سایر زندانیان از گزند آن مصون نبودند \_ نمی شد ؛ بلکه آنها وقت را دیده ، خپ و چپ خدمتی هم به وی می کردند .

بعد از سرکوب خونین اعتصاب ( جوزای سال ۱۳۶۲ ) زندانیان اجازه " ملاقاتی " ( ملاقات ) نداشتند . آوردن غذا از جانب پایوازان برای زندانیان منع شده بود . حتی در " کانتین زندان " هم مواد غذایی را در معرض فروش قرار نمی دادند . مسئولین زندان ، زندانیان را در تنگنای محاصره بسیار شدید مواد غذایی قرار داده بودند . همینطور دسپیلین نهایت و حشیانه و غیر قابل باور ، بر آنان اعمال می شد . به خصوص بر بلاک اول . " سازمان عفو بین الملل " و سایر " بنیاد های بشر دوست " غرب پیهم عنوانی دولت پوشالی نامه و پیام و ... می فرستادند که در نامه های مذکور رها بی پروفیسر داکتر کاکر تقاضا می شد . سر و صدای چنین نامه ها در زندان نیز پیچید . چنانچه استادان موضوع را زیر گوشی با سایر زندانیان در میان گذاشتند ( یکن از مامورین وزارت امور خارجه که به خارج پناهنده شده بود ، از ارسال تعدادی از نامه های یاد شده در مورد رهایی کارکر به نگارنده اطلاع داد ) . عوامل عدیده ؛ من جمله در خواست مکرر " عفو بین الملل " برای رهایی هرچه زودتر جناب کاکر ، KGB را بر آن داشت تا با وی مصاحبه تلویزیونی در بلاک ۲ انجام دهد .

خبر ورود تیم تلویزیون مسکو به بلاک ۲ ، دسراسر زندان پیچید . معلوم نشد آقای کاکر را به کدام بهانه ای به بلاک ۲ انتقال دادند . وی که در جریان تحقیق خاری هم به پایش نه خلیده بود و در زندان مستانه ، بی خیال و سرحال زندگی می کرد ؛ با افتخار و خوش خلقی همیشگی در برابر کمره فلمبرداری دشمن کشورش ( شوروی )



، قرار گرفت . روسها و چاکران وجدان فروخته خادی آنان اطمینان داشتند که **کاکر صاحب** در برابر کمره دُرافشانی می کند ، ورنه زحمت آمدن به زندان را به خود نمی دادند.

**پوهاند ما کاکر صاحب** ( که هم اکنون پسر شان " کاوس " جان بنا به گفته یک نویسنده آگاه در خدمت مستقیم کرزی قرار دارد ) با بی شرمی تمام در برابر دشمن تجاوز کرده به وطنش و جلادان و شکنجه گران بی آبروی خادی سر تعظیم فرود آورده ، از الطاف روسها و دولت پوشالی نسبت به زندانیان به یارو سرایی های تهوع آور و دروغهای شاخدار پرداخته از " کارگاه صنعتی " ؛ " خیاط خانه " ؛ " سالون آرت و هنر " ؛ " شفا خانه زندان " ( در واقعیت امر تماماً مراکز اطلاعاتی و جاسوسی زندان بودند ) ؛ از " تسهیلات " در ملاقاتی پایوازان با زندانیان ؛ از برخورد " انسانی " و " نیکو " ی محافظان روسی و خادی ها با زندانیان و پایوازان آنان ؛ از تخفیف در مدت حبس زندانیان ؛ از " عفو و بخشش " قید های باقیمانده زندانیان به خاطر " بزرگداشت " روز های مذهبی و... ؛ از لطف سرطیب شفاخانه و تداوی درست در آن قتل گاه مرموز ؛ از تیم والیبالی و " زیست راحت " زندانیان به خصوص آسایش خودش سخن ها گفت .

**آقای کاکر** ؛ اما از منع ملاقات پایوازان با زندانیانشان ؛ از شکنجه های و حشیانه جسمی و روانی ؛ از اشکال فشارهای کشنده و طاقت فرسا و استخوان شکن ، از انواع دسپلین غیر قابل تحمل و ضد کرامت بشری ، از تحقیر و توهین ، اهانت و فحش و ناسزا گویی به زندانیان و پایوازان آنان ، از تجاوز به عفت دختران و ناموس پسران خورد سال ( توسط هوتک ها و " قریان سعید " ها ) ، از انتقال پیهم ده ها و صد ها زندانی در تیره گی شبهای هفته ، به خصوص در شبهای پنجشنبه به پایگاههای ارتش شوروی و کشیدن خون آنها قبل از اعدام ، از گرفتن پول و ، پوشاک و خوراک زندانیان اعدام شده از پایوازان شان در طی یک سال و حتی بیشتر از آن ؛ از سرکوب خونین اعتصاب ها و صد ها مورد تخطی و نقص آشکار حقوق بشر در زندان ؛ کلمه ای هم بر زبان جاری نساخت و حرفی به میان نیاورد . گروه فلمبردار روسی و چاکران کمره به دست خادی آنان ، گفتار بی اعتبار و خاینانه ی تلویزیونی آقای کاکر را ثبت و درج نمودند. معلوم نشد که آنرا در اختیار " عفو بین الملل " و یا کدام نهاد بشر دوست و هواخواه کاکر قرار دادند.

**بلی داکتر صاحب روستار تره کی !** همزم تان **آقای کاکر** را بعد از ختم مصاحبه ذلت بارش دوباره به بلاک یک عودت دادند . همان روز یا روز بعد از مصاحبه ، ایشان که تصور می نمودند همزم سیاسی اش یعنی شما از مصاحبه نفرت انگیز و خاینانه اش استقبال خواهید کرد . از کار سخت ننگین اش به شما اطلاع داد؛ ولی شما آقای روستار تره کی (طبق گفته خودتان به آن دوست شعله یی تان) **استاد کاکر** را با خشمی آمیخته با نفرت مخاطب قرار داده برایش گفتید : " چرا بدون مشوره با من چنین عمل خاینانه را انجام دادی ؟ " خشمی آمیخته با تأثر شما، تا آن حدی بود که موضوع مصاحبه کاکر و خاینانه نامیدن آنرا با یک تن از شعله یی ها که با وی صمیمی بودید در میان گذاشتید و نظری را در زمینه جویا شدید . دوست شعله یی تان حکم بر حق شما را تأیید نموده ارج بیشتر برایتان قایل شد. در عین حال شما از مخاطب تان خواستید که موضوع **مصاحبه کاکر** را نزد خودش نگهدارد . وی در حالی که از این خواست شما متعجب شده بود، شما را که به سبب این مصاحبه به شدت عصبی بودید به آرامش دعوت کرد... .

خادی معروف **مدیر باز محمد** ، باشی بلاک یک [ که قبلاً آمر خاد در خان آباد و یا در کدام ولایت سمت شمال کشور بود، در ظاهر به خاطر کدام جرم و جنایتی با برادرش یکجا از جانب خاد گرفتار و به زندان پلچرخی انتقال داده شده بودند . در زندان هر دو برادر به جاسوسی اشتغال داشته بعد از تعیین مدت قید هایشان در زندان پلچرخی به حیث باشی با صلاحیت به کار و بار اطلاعاتی و... مصروف شدند ] بعد از مصاحبه **کاکر صاحب** با روس ها در حالیکه دروازه سلول ما را می گشود **گفت** : " قوماندانی اجازه فروش مواد غذایی را داده ، هر وقت می گفتید که ضعیف شده ایم. حالا در کانتین به غیر از گوشت قطی و مسکه چند صندوق تخم مرغ تازه هم آمده هر کی می خواهد پولهایتان را بدهید ولست مواد مورد ضرورت تانرا نوشته کنید. اینهم قلم ، تا آنرا برایتان بیاورم راستی بعد از این پایواز هایتان اجازه دارند برایتان مواد غذایی بیاورند " [ قبل از اعتصاب در روز هایی که حالت اظهارات فوق العاده در زندان حکمفرما نبود، زندانیان خود شان در هنگام تفریحی مواد مورد ضرورت شانرا از کانتین زندان که در منزل اول خارج از پنجره آهنی دهلیز هشت سلولی موقعیت داشت خریداری می کردند] در این اثنا آقای ( ع. ف. ) با شوخی همیشگی "باشی باز محمد" را مخاطب قرار داده گفت : " **بیا خدا خیرت بته باز محمد خان ...** " ، " باشی باز محمد" با لحن تمسخر آمیز حرف گوینده را قطع کرده اضافه نمود : " **مرا چه دعا می کنید کاکر صاحب را دعا کنید ...** " . باشی، جمله اشرا نا تکمیل گذاشت تا کنجکاو سایر زندانیان اتاق را که حدود دوازده تن می شدند؛ تحریک نماید . اینبار دو سه تن از زندانیان بسیار کنجکاو متعجبانه و همصدا پرسیدند: " **کاکر صاحب را چرا دعا کنیم باز محمد خان ؟** " ، " باشی باز محمد" چون

غلامی که به بزرگی و توانمندی اربابش مباحثات می نماید در حالیکه موج تمسخر قبلی از کنج لیش دور نشده بود، سرش را شور داده گفت: « کاکر صاحب مصاحبه کرد دیروز از من می پرسیدند که کاکر صاحب را کجا بردند، چیزی نگفتم اصلاً در بلاک ۲، شوروی ها کمره تلویزیون را آورده بودند. کاکر صاحب مصاحبه کرد...» بعداً تمام جریان گپ و گفت وی را در مصاحبه با روسها بیان کرد.

در این جای شک نبود که "باشی باز محمد" مطابق پلان خاد مؤظف شده بود تا در هنگام جمع آوری پول از زندانیان، به خاطر موادغذایی، تمامی متن مصاحبه کاکر صاحب را برای آنان برساند. در همان روز خادی ها و باشی ها (متن) مصاحبه استاد کاکر را در تمام سلول های زندان پلچرخه طور معروف "بیته به بیته" (کلمه به کلمه و جمله به جمله) پخش نمودند، تا تسلیم طلبی چنین افراد "سرشناس" پوهنتون را به رخ زندانیان اصلاح ناپذیر "بکشند و...".

جناب روستار تره کی شما ده سال قبل نخستین فردی بودید که مصاحبه کاکر صاحب را به درستی "خیانت به داعیه مبارزه و مقاومت افغانستان" خواندید، چه عامل و انگیزه و کدام شانتاژ از جانب کدام جناح و کدام مصلحتی موجب شد که آقای کاکر همسلک تانرا در نوشته ی تان فرد "مبارز" در زندان وانمود سازید؟

آقای روستار تره کی، هر گاه نظر و یا اعتراضی در زمینه کتمان این مصاحبه و یا "کذب" آن داشته باشید، لطف نموده به سراغ ترفند های حقوقی (مثل وکلای مدافع مجرمین که به خاطر رهایی موکل شان از چنگ قانون استدلال می کنند) رفته آنرا رد نماید. آنگاه سایر زندانیان در زمینه تسجیل و تایید این مصاحبه خاینانه ایشان اقدام خواهند کرد.

یکی دیگر از خصایص تاریخ در اوضاع بحرانی و توفانی اینست که واقعیت ها را از میان انبوه مسایل مترام و در ظاهر فراموش شده بیرون کشیده، آنها را بر کتبیبه اش طوری حک می نماید که نه با چکش اغماض و سخا سترده می شود و نه با تیزاب کتمان و مصلحت و صوابدید. □□□

---

(۱) "نابغه شرق" تره کی در یکی از خطابه هایش که از طریق رادیو شنیده شد چنین گفت: "کارمل یک تعداد از اعضای حزب را در زیر قولش پنهان کرده"

(۲) خبر زیر از سایت گفتمان گرفته شده است «گورهای دسته جمعی در افغانستان کشف شد»

Sunday Times

13 April 2007-04-17

کابل/ یک منبع رسمی گزارش می دهد که اجساد در حدود 400 تن از افراد ملکی که در دوران رژیم کمونیست افغانستان که در سال 1992 سقوط کرد، کشته شده اند در یک گور دسته جمعی در شمال شرق افغانستان کشف شده است. این گور توسط دهقانان محلی در بیابانی در بیرون از فیض آباد مرکز شهر دور افتاده بدخشان کشف شده است. این خبر را شمس الرحمان شمس والی این ولایت به AFP گفت. شمس گفت "ما تا حالا اجساد 380 تن را پیدا نموده ایم. اینها در دوران حاکمیت کمونیستها کشته شده اند". او گفت اکثر قربانیان طوری که معلوم می شود مردمان ملکی می باشند که به خاطری مخالفت شان با رژیم تحت الحمايه مسکو کشته شده اند. این کشف در حالی صورت می گیرد که چند ماهی از تصویب طرح مصالح ملی در پارلمان که توسط آن همه آنها که مرتکب این اعمال در رژیم کمونیستی شده اند عفو می گردد، نمی گذرد. رئیس جمهور کرزی نیز این قانون را امضاً نمود اما با یک تعدیل که بر اساس آن، "حق فردی" شهروندانی که مورد تعدی قرار گرفته اند، محفوظ خواهد بود.

(۳) هارون عضو باند حکمتیار بودو برادرش همایون عضو جمعیت اسلامی ربانی - مسعود. آقای عینی کارمند وزارت تعلیم و تربیه بعدا عضو «جبهه پدر وطن» کارمل، پدر این جوان خادی بود. دو برادر بعد از بدام انداختن اعضای حلقه های منصوبه شان یک و یا دو تن از هم حلقه های خود را به اصطلاح زندانیان به "اعدام برابر" ساختند، متباقی را به حبس های طویل. همایون جمعیتی ده سال "فید" و هارون "گلبدینی" دو سال "حبس" گرفته بود.

(۴) بنا بر نوشته پوهاند دوکتور عثمان روستار تره کی نویسنده کتاب " زندان پلچرخه " و؛ " آینه افغانستان" شماره ۹۲ و ۹۳؛ " مجاهد ولس" شماره ۱۷۴ سال 1992؛ و نوشته بریالی دربابایی ("بیانید، جمعیت"، شورای نظار " و مسعود را بهتر بشناسیم " ) مندرجه نشریه " افغان رساله" شماره ۲۹-۴۷ جون 2002 و مقاله رووف روشنایی (" درنگی بر پاره ای از نوشتار های آقای کهگدای") درج شماره ۵۹ ... سپتمبر 2004 همان نشریه " و درج همین مقاله در " پیام زن" شماره ۶۴ و ۶۵ ... ثور ۱۳۸۵ شکر الله کهگدای عضو خاد بود و در زندان پلچرخه برای اطلاعات زندان جاسوسی میکرد "